

نکاتی پیرامون این گزاره که «اهل بیت بندگانی اند که پروردگار شدند»

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سؤال 1: یکی از علما حاشیه‌ای بر یکی از فقرات زیارت جامعه کبیره یعنی «ذل کل شیئی لکم» نوشته است که من عین آن را در این پرسش می‌آورم. ایشان بیان کرده‌اند: «هر چیزی که مصداق شیئیت باشد دلیل و فرمان بردار شما است، جبرئیل شیئی است پس دلیل شما است، میکائیل هم همینطور، از آنجا که عرش الهی هم شیئی است، دلیل بارگاه شما است. بنابراین تمام اشیاء دلیل بارگاه حضرت ولی عصر هستند. کرسی، لوح و قلم همگی نگاهشان به اوامر حضرت حجت بن الحسن است. پس همه چیز در سیطره آن‌ها است... چرا؟ زیرا امام زمان بنده خداست، و هر آن‌که بنده خدا باشد، به مقام پروردگاری این عالم خواهد رسید. ذات و گوهر بندگی، پروردگاری است. پس هر کس این گوهر را داشته باشد باذن- و نه مستقلا - خداوند به ربوبیت و پروردگاری این عالم نایل می‌شود. نقطه آغاز امامت هم همین‌جا است، ریشه این امر صبر در این راه است. اینطور مشخص می‌شود که مفهوم صبر هم مشکک است. حال از کجا آغاز می‌شود و نهایت آن کجا است؟ آن‌قدر ادامه می‌یابد که نفس انسانی را در مجاورت پروردگار قرار می‌دهد، تا او را به یک امام مبدل سازد، به عبارتی وقتی به این منزلت برسد، لیاقت امامت را پیدا می‌کند» کلام ایشان اینجا تمام می‌شود.

بزرگوار! می‌خواستم نظر شما را پیرامون این بخش از کلام این عالم بدانم، به ویژه این قسمت که «ذات و گوهر بندگی، پروردگاری است» آیا می‌توانیم این بخش را طوری توجیه کنیم که مخالف روایات نفی غلو نباشد؟ یعنی آن دست از روایاتی که امامان ما نسبت پروردگاری را از خود نفی کرده‌اند؟ پرسش پایانی من این است که نظر شما پیرامون سند زیارت جامعه کبیره چیست؟ چه نقدی در مورد آن به نظرتان می‌رسد؟ با احترام و تشکر فراوان.

پاسخ: اینجا می‌توانیم دو بحث متفاوت را پیش بکشیم. نخست اینکه پیرامون اعتقاد به ربوبیت و پروردگاری اهل بیت صحبت کنیم و دوم اینکه آیا می‌توانیم وصف ربوبیت را برای آن‌ها به کارگیریم یا خیر؟

الف) اعتقاد به پروردگاری اهل بیت: اگر منظور از ربوبیت ایشان، استقلال ایشان از خداوند متعال باشد، واضح است که هر مسلمانی ایمان به این گزاره را شرک می‌داند و از متن ایشان هم به وضوح بر می‌آید که نمی‌خواهند چنین دیدگاهی را دنبال کنند. اما اگر منظورشان این است که آن‌ها، تمام عوالم به جز خدای را، به اذن و امر و دستور خداوند مدیریت می‌کنند و در این راه حتی یک لحظه هم استقلالی از خود ندارند و به عبارتی به نظریه ولایت تکوینی و وساطت در فیض معتقد باشند- که برخی از علما نیز به چنین امری متعقداند- چنین نظری به هیچ وجه مستلزم شرک نیست. چنین نظری از جهت مقوله شرک، با این تفاوتی نمی‌کند که بگوییم عده‌ای از فرشتگان الهی کارگزاران او برای اداره جهان هستند، یکی وکیل

روزی رسان است، دیگری برانگیختن مردگان را به عهده دارد، وظیفه سومی رساندن وحی است و ... ، وضعیت اینجا هم به همین شکل است، چرا که فقط واسطه دیگری اضافه شده است، یعنی افراد دیگری واسطه خداوند و فرشتگان هستند و با این طریق تمام چیزها در سیطره ایشان قرار گرفته‌اند، ولی در عین حال خودشان به همراه سایر موجودات خاضع و فرمانبردار حضرت حق هستند.

بنابراین بنیاد فلسفی این نظریه از آن جهت که واقعیت خارجی‌ای را تبیین می‌کند - یعنی بدون توجه به نوع تعامل ما با این واسطه‌ها- مستلزم شرک نیست. بله، کسی که نظریه ولایت تکوینی را بی‌اساس می‌داند، از نظرش اعتقاد به چنین مفهومی اشتباه خواهد بود ولی حتی اگر طبق نظر برخی از علماء، این نظریه با آیات صریح قرآن کریم هم مخالف باشد، به معنای مشرکانه بودن آن نخواهد بود بلکه در نهایت پذیرش چنین مفاهیمی نتیجه بدفهمی قرآن یا خلط مسائل متنوع و پیچیده دیگری است که عده‌ای مرتکب آن می‌شوند.

ب) نسبت دادن صفت پروردگاری و ربوبیت به موجودی غیر از خداوند در عین اینکه معتقد به ربوبیت آن موجود نباشیم: چنین کاری اشکال شرعی ندارد و ما می‌توانیم چنین عملی را انجام دهیم البته تاهنگامی که بافت کلام نشان‌دهنده خطای اعتقادی و فکری فرد نباشد و اینکه چنین کاری حتی در گذر زمان باعث کژی اعتقادات دیگران نشود. برای مثال همانطور که می‌گوییم رب‌النبی و منظورمان پدر خانواده است اگر بگوییم اهل‌بیت رب و پروردگار عالم هستند و منظورمان این باشد که آن‌ها بندگان خداونداند و کارگزاری این عالم را بدون هیچ استقلالی بر عهده گرفته‌اند.

بنابراین اگر کسی منتقد این فقره زیارت جامعه کبیره باشد - با توجه به تفسیری که در پرسش از آن ذکر کرده میان آمد- نمی‌تواند بگوید که از آن جهت انتقاد دارد که این فقره با توحید منافات دارد، حتی اگر صحیح باشد که بگوییم این تفسیر با بنیادهای مفهومی قرآن که انبیاء و اولیا برای ما آورده‌اند سازگاری ندارد و ایشان با آن وسعت، به غیب سیطره نداشته‌اند و کارگزاران چرخش عالم نبوده‌اند. اینکه بگوییم این نظریه با این آیه قرآن ناسازگار است - که من هم با این مسئله موافق هستم- چیزی است و اینکه بگوییم منافی با توحید است، چیز دیگری است.

من همیشه به اطرافیانم توصیه می‌کنم از به کار بردن عباراتی که مخالف عقایدمان است یا حتی باعث به خطا افتادن دیگران می‌شود پرهیزند، مثل همین الفاظ و مفاهیمی که عرفا به راحتی دلالت آن را می‌فهمند ولی با ورودشان در عرصه عمومی و میان متکلمان، به یک معضل بزرگ تبدیل می‌شوند. به همین دلیل در کتابمان تحت عنوان کثرت‌گرایی دینی هم یادآور شدیم که نام خاصی که دکتر سروش برای نظریه خود برگزیده‌اند یعنی همان صراط‌های مستقیم این معنی را اشتباهها در ذهن مخاطب خود تحمیل می‌کند که این نظریه با نص قرآنی‌ای که از یک صراط سخن می‌گوید در تعارض است. پس بهتر این است که به طور کلی در مباحث عقیدتی از الفاظ غلط‌انداز پرهیز کنیم به ویژه در زمانی که مسلمانان همدیگر را با کوچکترین بهانه‌ای تکفیر می‌کنند، پس به نظر می‌رسد که هیچ دلیلی برای اینگونه سخن‌راندن وجود ندارد. اگرچه نمی‌خواهم وارد جزئیات کلامی شوم که شما در این پرسش‌ها آن را ذکر کردید ولی گوینده، مسائل مختلفی را بدون هیچ منطقی به یکدیگر ربط داده است و به همین دلیل بیشتر شبیه سخنان صوفیان است تا اینکه بخواهد شبیه گفتاری از فلاسفه، متکلمین یا مفسرین باشد چه برسد به اینکه بخواهد خود را به زبان فقها و اصولیان نزدیک کند.